**نگاهی نو به دین و دموکراسی**

**نویسنده:**

 [دکتر یوسف قرضاوی](http://www.islahweb.org/authors/%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1%20%DB%8C%D9%88%D8%B3%D9%81%20%D9%82%D8%B1%D8%B6%D8%A7%D9%88%DB%8C)

**ترجمه:**

 [عبدالعزیز سلیمی](http://www.islahweb.org/translators/%D8%B9%D8%A8%D8%AF%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%B2%DB%8C%D8%B2%20%D8%B3%D9%84%DB%8C%D9%85%DB%8C)

دولت از نگاه اسلام همچون بسیاری از دولت‌‌های دنیای متمدن امروزی، نهادی مدنی است، و تنها یک ویژگی آن را از دیگر دولت‌‌ها متمایز می‌گرداند، و آن قرار داشتن بر پایه «اصول و ثوابت»شریعت اسلامی است. در این مقاله توضیح خواهیم داد که چنین دولتی بر پایه‌‌های: شورا، انتخاب حاکمان و بیعت یا پذیرش و اراده آزاد مردم، و برخورداری آنان از حق اندرز، انتقاد و بازخواست است. و از طرفی یاری آن از راه فرمانبرداری مشروع و نافرمانیش در ارتباط با اقدامات نامشروع است. همچنین در صورت اصرار حکومت بر کجروی و خودکامگی مردم از حق بر کناری آن بر خوردارند. در واقع این رویکرد است که دولت مورد نظر اسلام را بیش از پیش به روح دموکراسی نزدیک می‌گرداند.

دموکراسی مورد نظر:

منظور ما از دموکراسی در اینجا «دموکراسی سیاسی» است. امّا «دموکراسی اقتصادی» به معنای سرمایه‌داری افسار گسیخته پیامدهای بسیار زیانباری دارد، و ما درباره آن ملاحظاتی جدی داریم. همچنین راجع به دموکراسی اجتماعی یا «لیبرالیسم» که آن را بر آزادی مطلق حمل می‌کنند، انتقاد و ایراد بسیار وارد است. از نگاه ما سرمایه‌داری قرار گرفته بر «مکتب قارونی» ناپذیرفتنی است، زیرا که برپایه اندیشه اقتصادی تکاثرطلب و خودبرتربین آن چنانی قرار دارد که عملاً همچون قارون می‌گوید: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی ». القصص: 78 «او گفت: صرفاً از روی دانش «و زیرکی و پختگی» خود من است که دارا و ثروتمندم.» و آنگونه که قوم شعیب به او گفتند: « قَالُواْ یَا شُعَیْبُ أَصَلاَتُکَ تَأْمُرُکَ أَن نَّتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِی أَمْوَالِنَا مَا نَشَاء إِنَّکَ لَأَنتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ» هود: 87 «گفتند: ای شعیب! مگر نمازت به تو فرمان می‌دهد که (به ما بگویی) آنچه را که پدران ما پرستش می‌کردند کنار بگذاریم، یا آنگونه (که می‌خواهی) در دارایی خویش دخل و تصرف کنیم.» در حالی که در اندیشه اقتصادی اسلام اموال و دارایی متعلق به خداوند است و انسان وکیل و کارگزار اوست. « آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَکُم مُّسْتَخْلَفِینَ فِیهِ فَالَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَأَنفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ کَبِیرٌ » الحدید: 7 « به الله و پیامبر او إیمان بیاورید، و از آنچه (از دانش و دارایی) که او شما را (در آنها) جانشینان خود نموده، إنفاق(و بخشش) کنید. کسانی از شما که ایمان آورده، و إنفاق کرده‌اند، پاداش بزرگى خواهند داشت.» آری از نگاه اسلام مالک حقیقی اموال خداوند است، و انسان ثروتمند امانتدار و وکیل مالک حقیقی و مالکیت او مالکیتی محدود و مقید است؛ و مسئولیت‌‌ها و وظایفی در ارتباط با آن پیش روی اوست، و در عرصه‌‌های: تولید، توزیع و مصرف، قید و بندهایی مالکیت او را محدود می‌سازند. و پرداخت زکات که یکی از پایه‌‌های اسلام است بر او واجب است، همچنین صاحب ثروت از اقداماتی مانند: رباخواری، احتکار، غش و خیانت، اسراف و عدم بکارگیری سرمایه برحذر داشته شده است. (1) تنها به وسیله چنین توصیه‌‌ها و قوانینی است که می‌توان از سیاست‌‌های ویرانگر «سرمایه‌داری» جلوگیری کرد، و عدالت اجتماعی را تحقق بخشید، و از قشرهای ضعیف جامعه مانند: یتیمان و مستمندان و درماندگان حمایت نمود؛ و فرایند تولید، توزیع، مبادله و مصرف را بهتر و چگونگی بهره گیری از دارایی‌‌ها را ساماندهی کرد. «کیْ لَا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیَاء مِنکُمْ » الحشر: 7 « تا (ثروت‌‌ها تنها در) بین ثروتمندان شما دست به دست نشود.» همچنین «لیبرالیسم» به معنای آزادی نامحدود، از نظر ما مسلمان(و اکثریت قریب به اتفاق حقوقدانان و جامعه شناسان و مسئولان دنیای متمدن) ناپذیرفتنی است، و در هیچ جای جهان آزادی افسار گسیخته وجود ندارد، و هرگونه آزادی در این جهان دارای مرزها و قید و بندهایی است، مانند: ضرورت رعایت حقوق دیگران، پاسداری از حق و حرمت خود فرد، و حق خداوند، و همچنین رعایت ارزش‌‌های اخلاقی (در رفتار خانوادگی و اجتماعی). بر پایه توافقنامه‌‌های بین المللی است که، کشتی‌‌ها بر روی اقیانوس‌‌ها از خطوط و مسیرهای دریایی معینی باید حرکت کنند، و این نقشه و قطب‌نماست که جهت حرکت آن‌‌ها را مشخص می‌نمایند. همچنین هواپیما‌‌ها در آسمان بنا بر خواست خلبان به چپ و راست پرواز نمی‌کنند، بلکه از خطوط پروازی معینی نباید خارج گردند. آنچه در ارتباط با مسأله دموکراسی در این مبحث مورد نظر است، بخش سیاسی آن است. روح و ماهیت دموکراسی این است که، ملت‌‌ها خود فرمانروایان و کارگزارانشان را انتخاب کنند، و بر خلاف خواست ایشان حاکمان و رهبرانی بر آنان حکومت ننمایند. این درست همان چیزی است که اسلام آن را از راه «شورا» و بیعت و دادن حق انتخاب به مردم، و مذمت فرعون‌‌ها و خودکامه‌‌ها، و تاکید بر انتخاب انسان‌‌های دانا، توانا، آگاه و امانت دار، و امر به پیروی از باورها و راهکارهای مورد پسند عامه مردم، و به تعبیر شرعی «سواد اعظم» و اینکه دست یاری خداوند با همگرایی و جماعت است، همچنین این فرموده پیامبر گرامی اسلام علیه الصلاه و السلام به حضرات ابوبکر و عمر «رضی الله عنهما» که: «هرگاه در باره چیزی هر دو به توافق رسیدید، من با نظر شما مخالفت نمی‌کنم»(2) زیرا در این صورت دو رأی در برابر یک رأی قرار می‌گیرند. از منظر اسلام تمامی شهروندان یک جامعه از حق انتقاد از حاکمان و امر به معروف و نهی از منکر -البته با مراعات فرهنگ و آداب آن- برخوردارند. و می‌توانند از فرامین نادرست و نامشروع واضح آنان سرپیچی نمایند. در باره بهره گیری از دموکراسی آنچه برای ما اهمیّت دارد، ضمانت‌‌ها و ابزارهای عملی آن است، نه آنچه که به نام دموکراسی مردم را به وسیله آن فریب می‌دهند. کم نیستند دولت‌‌هایی که نام دموکراسی و مردم سالاری را به دنبال خود یدک می‌کشند، در حالی که سر تا پا در استبداد و خودکامگی غرق اند. همچنین کم نیستند رهبران و رؤسای جمهوری که مورد نفرت مردم هستند، امّا در انتخاباتی «فرمایشی و مهندسی شده» گاهی با نسبت 99٪ برای بار چهارم و پنجم و گاهی بیشتر، در مقام رهبری و یا ریاست جمهوری ابقاء می‌شوند. راهکار انتخابات و سنگین شدن کفه حامیان طرفی در مقابل طرف دیگر از راه اکثریت آراء که پدیده دموکراسی به آن دست یافته-هرچند از پاره‌ای از کاستی‌‌ها رنج می‌برد- امّا در کل راهکاری درست و کارآمد است، و از دیگر تجربه‌‌ها و راهکار‌‌ها سالم‌تر و بهتر به نظر می‌رسد. (3) امّا به درستی از آن باید مراقبت شود، و از دغل و تقلب دغلکاران و تقلب کنندگان حفظ گردد. در ارتباط با ادعای عده‌ای از اهل دین که می‌گویند: چون دموکراسی به معنی حکومت مردم بر مردم می‌باشد، با حاکمیت خدا در تضاد است، باید گفت: منظور از حکومت مردم بر مردم در پدیده دموکراسی رویارویی با حکومت‌‌های استبدادی و دیکتاتوری است، نه به معنی رویارویی یا جایگزینی با حکم خداوند «و ثوابت قرآن و سنّت صحیح که همه اش برپایه خیر و مصلحت و آزادی و احترام به حقوق انسان است.» زیرا منظور ما از دموکراسی، دموکراسی در جامعه‌‌های اسلامی است. (که ثوابت دین خالص خداوند-نه آراء انفرادی فقیهان را- مانند: قانون اساسی و مصالح درجه اوّل کشورها پذیرفته باشد.) (4)

**پیوند اسلام و دموکراسی:**

 در مقام سخن از دموکراسی بیان نگاه اسلام به این پدیده ضروری است. اما ابتدا باید پذیرفت که واقعیت شهادت می‌دهد که درباره رابطه دین و دموکراسی، در میان ما مسلمانان سه گروه با سه دیدگاه وجود دارند:

گروه یکم: (افراطی‌‌های)مخالف دموکراسی عده‌ای برای باورند که، به چند دلیل دین و دموکراسی دو پدیده ناهمگون و ناسازگارند:

 أ: اسلام دینی است الهی، امّا دموکراسی پدیده‌ای است بشری.

ب: دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم است،امّا اسلام به معنای حکومت خدا بر مردم است.

ج: دموکراسی بر پایه حاکمیت اکثریت عددی است، در حالی که نمی‌توان پذیرفت که اکثریت همیشه حق به جانب است.

د: دموکراسی پدیده‌ای است نوین، و پایبندی به آن نوعی بدعت در دین به شمار می‌آید، و در میان امّت اسلامی دارای سابقه‌ای نیست. زیرا در حدیثی آمده است که: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد.» «هر که در امور دین ما چیز جدیدی را که از آن نیست بیاورد، ناپذیرفتنی است». و در حدیث دیگری آمده که: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو رد.» «هرکس کاری کند که فرمان دین ما بر آن نیست،آن کار ناپذیرفتنی است».

هـ: دموکراسی پدیده‌ای وارداتی از غرب مسیحی یا سکولار است که به حاکمیت دین بر زندگی انسان، و به هیچ الوهیّت، نبوّت و آخرتی ایمان ندارد. پس چگونه می‌توان آن را برنامه زندگی سیاسی مسلمانان گردانید! بنا بر آن دلایل این گروه دموکراسی را کاملاً مردود و ناپذیرفتنی می‌دانند، و مبلّغان و تأیید کنندگان آن را در ممالک اسلامی مورد ملامت قرار می‌دهند. و گاهی آنان را به کفر و خروج از اسلام متهم می‌کنند. تا جایی که عده‌ای از آنان به صراحت گفته‌اند: نظام دموکراسی نظامی کافرانه است.

گروه دوّم: (تفریطی‌‌ها) یا حامیان بدون قید و شرط دموکراسی. در برابر گروه یکم نیز کسانی هستند بر این باورند که: تنها راه چاره چالش‌‌ها و مشکلات فراروی کشورها و ملت‌‌های ما «دموکراسی» غربی است؛ که تمامی ویژگی‌‌های «لیبرالیسم اجتماعی» و «سرمایه‌داری اقتصادی» و«دموکراسی سیاسی» را یکجا به همراه داشته باشد. این عده به هیچ حد و مرزی برای دموکراسی قایل نیستند، و خواهان پیاده کردن بی کم و کاست آن -همانگونه که در غرب است- در کشورهای ما می‌باشند. آن هم به گونه‌ای که بر پایه هیچ باوری قرار داده نشود، و از هیچ شریعتی الهی الهام نگیرد، و به هیچ ارزشی ایمان نیاورد، و از پیوند میان دانش و اخلاق، اقتصاد و اخلاق، سیاست و اخلاق و جنگ و اخلاق جلوگیری نماید. این منطق منطق غرب زدگانی است که از قدیم الأیام منادی دنباله‌روی از شیوه زندگی غربی‌‌ها و گرفتن خیر و شر و تلخ و شیرین تمدن غرب هستند. (و عملاً در دولت‌‌های پیرو سکولاریسم اتاتورکی در ترکیه، تونس، مصر و سوریه و بسیاری از دیگر کشورها شاهد آن بوده‌ایم.)

گروه سوّم: میانه روان واقعگرا. میان دو گروه اول و دوم گرایش معتدل و میانه روی نیز وجود دارد که بر این باور است همه جوانب مثبت موجود در دموکراسی، یا به عبارت دیگر روح دموکراسی با روح و ماهیّت آموزه‌‌های اسلام در عرصه راهکارهای اداره جامعه سازگاری‌‌های بسیاری دارد. همانگونه که پیشتر اشاره شد روح دموکراسی این است که مردم حاکمان خود را انتخاب کنند، و کسی و نظامی را که نمی‌پسندند بر آنان تحمیل نشود، و کسی با زور و یا تزویر ایشان را وادار به اطاعت از خود نکند. این که مردم از اهرم‌‌ها و ساز و کارهایی برخوردار باشند که، بتوانند با بهره گیری از آنها از کجروی‌‌های حاکمان جلوگیری نمایند، و چنانچه به خطا رفتند به راه درست بازشان گردانند، و اگر به راه درست باز نگشتند، از حق و قدرت انتقاد و جلوگیری از آنان برخوردار باشند، و چنانچه کارگر نیفتاد برکنارشان کنند. در صورتی که «شورای حل و عقد» یا مجلس نمایندگان «واقعی و شایسته» مردم یا هر نهاد دیگری که نماد اراده مردم باشد، با رهبر یا رییس جهمور در امری از امور (ثابت و یقینی) شرعی اختلاف پیدا نمودند، راه حل آن را به قرآن خدا و سنّت پیامبر ارجاع دهند. همان گونه که خداوند می‌فرمایند: « یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا.» النساء 59 «اى اهل ایمان (با پیروی از قرآن و سنت) خدا و پیامبر را اطاعت نمایید! همچنین از کاربدستانی که از خود شما (مؤمنان) هستند(در چهارچوب شریعت) اطاعت کنید. چنانچه درمورد چیزی با آنان اختلاف پیدا کردید، اگر(هر دو طرف) به خدا و روز قیامت ایمان دارید، راه حل آن را در کتاب خدا و سنت پیامبر جستجو کنید. برای شما این بهتر و خوش عاقبت‌تر است.» کسانی در اینگونه موارد که داوری به آنان سپرده می‌شود، (اعضای نهادی مستقل، فراحزبی و فرا گروهی و فراصنفی هستند که) در دین و دانش(حقوق و سیاست و جامعه شناسی و...) ژرف نگر و دور اندیش، خوشنام و پاک سیرت بوده، و (تعدادی از آنان)در «علم شرعی» یعنی علم به «قرآن و سنّت و فقه و اصول فقه» دارای تخصص و پختگی باشند. کسانی که هم زمان از معرفت «نصوص جزئی، و مقاصد کلی» علم شرعی و دانش واقعی، یعنی دانش زمانی که در آن زندگی کنند برخوردار بوده، و با اندیشه‌‌ها، راهکارها و مصالح و مفاسد، و مسائل تأثیر گزار داخلی و خارجی آگاه باشند. همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: «...وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ.»النساء: ﴿۸۳﴾ «اما اگر (برای اطلاع از درست یا نادرست بودنش) آن را به پیامبر و یا مسئولین امور ارجاع می‌دادند، قطعاً کسانى‏ از ایشان که (اهل تحقیق و) برداشت هستند، آن را می‌دانستند.» امّا در ارتباط با امور گوناگون و نیازهای قانونی زندگی روزمره که در چهارچوب مسائل «متغییر و مباح» قرار می‌گیرند، چنانچه میان مسئولان و مردم اختلافی پیش آمد -که در حوزه امور اجتهادی- به مرجّح و سنگینی کننده کفه ترازوی طرفی نیاز است-میزان و مرجّح همان رأی اکثریت است. زیرا نظر دو نفر از نظر یک نفر به درستی نزدیک‌تر است. در این باره دلایل شرعی بسیاری هستند که در اینجا مجال بیانشان وجود ندارد، و شما را به مطالعه کتاب «فقه سیاسی» توصیه می‌نماییم. و این که گفته می‌شود، دموکراسی ساخته و پرداخته آدمیان است، به هیچ نقطه ضعف آن نیست، و نمی‌توان هرگونه تجربه و دست آورد بشری را ناپسند دانست، زیرا خداوند به ما فرمان داده که خرد خویش را به کار گیریم، در امور و پدیده‌‌ها بنگریم، بیندیشیم، درس و عبرت بگیریم، تلاش و تحقیق بنماییم و از دانش و تجربه دیگران بهره ببریم. امّا به حاصل آن خردورزی و تلاش اجتهادی و استفاده از دانش دیگران باید توجه شود که آیا با اصول و ثوابتی که از سوی خداوند«-که بر خلاف دانش و اندیشه بشر محدود به زمان و ماکان-شکی در دانایی و توانایی غیر محدود او نیست» آمده، در تضاد است یا نه؟ زیرا آن اندیشه، دانش و تجارب در پرتو کلام بدون کم و کاست خداوند بسیار سازنده و راهگشا خواهند بود. ما در واقعیت زندگی سیاسی برخی از کشورها شاهد بوده و هستیم که، پدیده دموکراسی (تا حدودی) پیاده کننده اصل و قاعده «شورا»، انتقاد و بازخواست مسئولان، بردباری، تحمل پذیری، تحقق دادگری، ستم ستیزی و حفظ مصالح و دفع مفاسد و غیره است. همانگونه که پیشتر نیز اشاره گردید، این که گفته شده دموکراسی به معنای حکمرانی مردم بر مردم است، به معنای رویارویی با حکم و فرمان خدا نیست، بلکه حکومت مردم بر مردم در برابر حکومت خودکامه و افسار گسیخته قرار می‌گیرد. همچنین در برابر این اشکال بر دموکراسی که گفته می‌شود: پدیده‌ای وارداتی است، باید گفت: وارداتی بودن در ذات خود نادرست و ناپسند نیست، زیرا آوردن چیزی نادرست است که زیانبار باشد، یا کالایی را وارد کنیم که خود مانند آن یا بهترش را داشته باشیم. ما از دموکراسی راهکارها و ضمانت‌‌هایش را وارد می‌نماییم، نه تمامی مبانی فلسفی آن را که حقوق فرد را در برابر جامعه بیش از حد فربه می‌گرداند، و در رابطه با آزادی‌‌ها هر چند به بهای انزوای ارزش‌‌ها و اخلاق تمام شود، راه افراط را در پیش می‌گیرد، و به اکثریت حق می‌دهد که هر چیزی- حتی خود دموکراسی- را کنار بگذارد. ما به گونه‌ای خواهان «دموکراسیزه» نمودن جامعه‌‌های اسلامی هستیم، که به باورها و ارزش‌‌های ایمانی، فرهنگی و اخلاقی ما احترام بگذارد. زیرا ثوابت دینی و اخلاقی و عبادی ما- از آنجا که منشأ الهی دارند و در هر شرایط زمانی و مکانی خیر مطلق اند- پذیرایی دگرگونی آنها به وسیله رأی و رفراندم نیستند. «بر خلاف متغییرات دین و آراء اجتهادی فقیهان که از طریق اجتهاد جمعی و مصوّبات مجالس متشکل از کارشناسان کار آمد و جامع الشرایط متناسب با پیشرفت‌‌ها و نیازهای جوامع بشری، دچار تغییر و دگرگونی می‌شوند.» شوراسالاری و دموکراسی بسیاری از کسانی که از دموکراسی سخن می‌گویند، بر این باورند که، ریشه‌‌های دموکراسی را می‌توان در احکام و آموزه‌‌های اسلام یافت، بر روی اصل «شورا» تأکید دارند و آن را جایگزین مناسبی برای دموکراسی به شمار می‌آورند. از طرفی آن را دلیلی شرعی برای درستی بهره گیری از دموکراسی می‌دانند. تعدادی از دوستان الجزایری چنین رویکردی را «شوروکراسی» به معنی در برگیرنده «شورا» و «دموکراسی» می‌نامند. من بر این باورم که می‌توانیم قضیه دموکراسی را با اموری فراتر از آنچه که بیان شدند، نیز تقویت کنیم. زیرا در باره اصل شورا دو فهم و قرائت وجود دارند: یکم: هستند فقیهانی گمانشان بر این است که، تصمیمات«شورا» الزامی نیستند، بلکه در حوزه «مندوب و مستحب» قرار می‌گیرند، و از سنخ تصمیمات توان و تکامل بخش اند؛ زیرا «شورا» اصل مستقلی به شمار نمی‌آید. امّا دانشمندان محققی مانند: علّامه إبن عطیه، و إمام قرطبی می‌گویند که: «شورا یکی از قواعد و پایه‌‌های شریعت اسلامی«و جزو ویژگی‌‌های ذاتی مؤمنان» است، و هر یک از حاکمان که با اهل دین و دانش (در اداره امور مردم) مشورت نکند، برکناری او واجب است؛ و در این باره اختلافی نیست. (5)

دوّم: همچنین هستند فقیهانی که می‌گویند: شورا فقط ابزاری است برای کسب آگاهی بیشتر و الزامی برای اجرای تصمیماتش وجود ندارد. حتی آنانی که شورا و مشاوره را لازم و واجب شمرده‌اند، می‌گویند: بر حاکم و پیشوا مشورت با اهل دانش و دین و متخصصان واجب است، امّا چناچه به نتیجه دیگری غیر از رأی جمعی برسد، می‌تواند رأی مورد پسند خود را عملی کند. امّا در این صورت خود به تنهایی مسئول تصمیم گیری خویش است. و این دسته به این آیه استدلال می‌نمایند که: « فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ.» آل عمران: 159 « (ای پیامبر) به برکت رحمت (و توفیق) الله است که با مردم نرمخو و مهربانی؛ اگر تند خو و سنگدل می‌بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده مى‏شدند. با عفو و گذشت با آنان برخورد کن و از خدا برایشان طلب بخشایش بنما و در امور مختلف با آنان مشورت کن! بعد (از مشورت) هنگامی که برای کاری عزم خود را جزم نمودی بر خدا توکل کن؛ زیرا که خدا توکل کنندگان را دوست می‌دارد. » ولی ما آن دو دیدگاه را درست نمی‌دانیم، و در کتاب‌‌های خود بارها برای نادرستی آنها استدلال کرده‌ایم. و در عین حال طرح و برانگیختن آنها اعتماد و التزام به «شورا» را تضعیف می‌نمایند. من بر این باورم که بر ما لازم است، قواعد و موارد تأییدکننده دیگری را که بر روی مشروعیت دموکراسی و نزدیکی آن به روح اسلام تأکید می‌نمایند، بیان نماییم. برای مثال در راستای اثبات مقبولیت دموکراسی می‌توان به موارد زیر نیز استدلال نمود:

1. رویارویی با استبداد و خودکامگی. نخستین اصل تأکید کننده بر روی مقبولیت دموکراسی و حکومت مردم بر مردم، و حق مردم در باره انتخاب حاکمان خود این است که، قرآن با وضوح و قاطعیت دیکتاتورهای فرعون صفت را مورد تهاجم قرار می‌دهد؛ کسانی که بر خلاف خواست مردم بر آنان حکومت می‌کنند، و چه بخواهند و چه نخواهند زمام امورشان را به دست می‌گیرند. در این رابطه است که قرآن پادشاه هم عصر ابراهیم را مورد مذمت قرار می‌دهد: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِی حَآجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْکَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ.» البقره: 258 « آیا از (سرگذشت کسی چون نمرود) که پرودگارش مقام پادشاهى به او داد(و آن مقام سبب تکبر و غرورش شده بود) و در باره پروردگارش با ابراهیم به مجادله پرداخت، خبر داری؟ هنگامی که ابراهیم به او گفت‏: پروردگار من کسی است که، زندگانی می‌دهد و(زندگان را) مى‏میراند. (نمرود) گفت‏: من نیز(با عفو یک اعدامی او را) زندگانی می‌دهم (‏با کشتن دیگری او را) می‌‏میرانم‏. ابراهیم گفت‏: حقیقتاً الله خورشید را از مشرق برمى‏آورد، تو (اگر می‌توانی) آن را از مغرب برآور. (با این سخن) کسی که(با خودکامگی و حق ستیزی خود) کافر شده بود، مات و حیران شد. خداوند قوم ستمگر را هدایت نمى‏کند.» فرعون نیز راه خودکامگی را در پیش گرفته بود که قرآن درباره او می‌گوید: « إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ» القصص: 4 « به راستی فرعون در سرزمین (مصر) راه خود کامگی را در پیش گرفت، و مردم آن را گروه گروه کرد(و میانشان تفرقه انداخت و تبعیض قایل شد) گروهی از آنان را سرکوب می‌کرد(و حقوقشان را پایمال می‌نمود) پسران (غیرتمند و تسلیم ناپذیر) آنان را می‌کشت، و زنان (و مردان ضعیف) ایشان را (برای بهره کشی) زنده می‌گذاشت. به راستی که او از مفسدان بود.» همچنین قرآن به طور کلی روش خود کامگان را ناپسند و نامقبول می‌شمارد: « وَاسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ.» ابراهیم: 15 « (آنان) در پی غلبه (بر پیامبران) بودند؛ امّا (در نهایت)همه خودکامگان (و مستکبران) خوار و نا امید شدند.» همچنین می‌فرماید: «کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ» غافر: 35 « این گونه، الله بر قلب هر آدم متکبر زورگویی مهر (گمراهی) می‌نهد.» از طرف دیگر ملت‌‌هایی را که با مستکبران همراه می‌شوند و از آنان فرمانبرداری می‌نمایند، مورد نکوهش قرار می‌دهد، همانگونه که درباره فرعون می‌فرماید: « فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ.» الزخرف: 54 « فرعون قومش را (با فریبکاری و زورگویی، سبک‏ مغز و) خوار کرد؛ و در نتیجه(چشم و گوش بسته) او را اطاعت کردند. به راستی قوم او کافر (و مرز شکن) بودند.» و درباره اطرافیان فرعون نیز می‌گوید: « إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُواْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ\* یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ»هود: 97- 98 « نزد فرعون و سران قوم او فرستادیم؛ ولى آنها از فرمان فرعون پیروى کردند؛ در حالی که فرمان فرعون خردمندانه (و سبب رشد و هدایت) نبود.\* روز قیامت (فرعون) جلو قومش می‌افتد و آنان را به آتش دوزخ وارد می‌کند. به راستی که (آتش دوزخ ) منزلگاه بدی برای وارد شدگان است.» همچنین قرآن قوم عاد «هم عصر هود» را به سبب کوتاهی درباره دستیابی به آزادی و پاسداری از کرامت خود، و پیروی از حاکمان دیکتاتور مورد ملامت قرار می‌دهد و می‌گوید: « وَتِلْکَ عَادٌ جَحَدُواْ بِآیَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْاْ رُسُلَهُ وَاتَّبَعُواْ أَمْرَ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ» هود: 59 «آری این (سرنوشت قوم) عاد بود که، آیات پروردگارشان را انکار نمودند؛ و پیامبرانش را نافرمانى کردند؛ و از دستور(و راه و رسم) هر زورگوى حق ستیزی پیروی کردند.» از طرف دیگر قرآن اندرز پیامبر خدا صالح به قوم ثمود را بازگو می‌نماید که به آنان گفت: « فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ ﴿۱۵۰﴾ وَلَا تُطِیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِینَ» الشعرا : 150- 151 « از الله پروا نمایید، و از (راهنمایی‌‌های) من پیروی کنید. و از فرمان زیاده روان(و رهبران خودکامه) اطاعت نکنید.» بدین صورت می‌بینیم از جمله اصول و اهداف قرآن این است که، ملت‌‌ها را از زیر سلطه فرعون‌‌ها و دیکتاتورها و مدعیان خدایی بر مردم آزاد سازد، و سربلندیشان بخشد، جز در برابر خدایی که آنان را آفریده پیشانی بر زمین نگذارند، و پیروان مکتب نمرود و فرعون بر آنان فرمانروایی نکنند. بلکه از میان خود کسانی را برای فرمانروایی برگزینند، و امور و اقداماتشان را زیر نظارت داشته باشند، و در صورت کجروی مورد بازخواست قرارشان دهند، و در صورت اصرار بر انحراف، آنان را برکنار کنند. همانگونه که ابوبکر صدیق(رضی الله عنه) نخستین جانشین پیامبر (صلی الله علیه و سلّم) پس از انتخاب به عنوان پیشوا به مسلمانان گفت: «اگر مرا بر راه حق و درست دیدید کمکم کنید، و چنانچه بر راه باطل و نادرست مرا دیدید، به راه راست بازم گردانید. تا هنگامی که از خدا فرمان می‌برم مرا فرمانبرداری کنید، امّا چنانچه او را نافرمانی نمودم، حق ندارید از من فرمانبرداری کنید.».(6)

2. همگرایی و همراهی با عامه مردم «سواد أعظم» در لابه لای متون دینی خود نصوصی شرعی و احادیثی نبوی داریم که، به مسلمانان دستور می‌دهد، با جماعت و مردم همراه شوند، زیرا دست یاری خدا با جماعت است. (7) همچنین آن نصوص به اهل ایمان توصیه می‌کنند که، به نگاه مردم به پدیده‌‌ها و کارها اهمیّت بدهند، زیرا نگاه ایشان نزد خداوند و مردم دارای اعتبار است. همانگونه که می‌فرماید: « وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَیَرَى اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» توبه: 105 « ای پیامبر! (به خودداری کنندگان از جهاد و دیگرمردم) بگو: به جای عذر خواهی، اهل عمل و تلاش باشید؛ و) بدانید که خدا و پیامبر و مؤمنین کردار شما را خواهند دید، و سرانجام به حضور خدای آگاه از پنهان و آشکار برگردانیده می‌شوید؛ و او شما را از نتیجه آنچه که (در دنیا) انجام می‌دادید، با خبر می‌کند.» می‌بینیم که خداوند نگاه و داوری مردم را در کنار نگاه خود و پیامبرش قرار داده است. و در آیه دیگری می‌فرماید: « کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ» غافر: 35 « (آن کارشان) نزد الله و نزد کسانى که ایمان آورده‏اند، سبب خشم شدید،(و عذاب سخت) است. این گونه، الله بر قلب هر آدم متکبر زورگویی مهر (گمراهی) می‌نهد.» در این آیه نیز خشم آنان را در کنار خشم خداوند نهاده است. به همین خاطر است که ابن مسعود می‌گوید: «هرچه را مسلمانان نیک دانستند، آن چیز نزد خداوند نیز نیکوست، و هرچه را زشت شمردند، نزد خداوند نیز زشت است». (8)

3. پیشنمازی که مردم از او ناخشنودند: صحت این حدیث از رسول خدا (ص) به اثبات رسیده است که فرموده‌اند: « نماز سه کس یک وجب از روی سرشان بالاتر نمی‌رود : (یعنی مورد پذیرش پروردگار قرار نمی‌گیرد.) کسی که پیشنماز مردمی شود که از خوشنود نیستند؛ زنی که شب را به روز آورد و شوهرش «به حق» از او راضی نباشد، و برادرانی «انسانی و ایمانی» که با یکدیگر به نزاع برخیزند».(9) این بدان معناست که پیشنماز باید محبوب و مقبول مردم باشد، و اگر پیشنماز جز این را احساس کرد، بر او واجب است از پیشنمازی آنان خودداری ورزد. در غیر این صورت نمازش مورد قبول خداوند قرار نمی‌گیرد. هنگامی که در ارتباط با امامت محدود و ساده نماز قضیه اینگونه است، در رابطه با امامت و پیشوایی بزرگتر و با اهمیت‌تری که تمامی امور دینی و دنیوی را شامل می‌شود، مسأله بسیار حساس‌تر است.

در حدیث صحیحی آمده است که: «بهترین پیشوایان شما کسانی است که دوستشان می‌دارید و آنان نیز شما را دوست می‌دارند، و برای آنان دعا می‌کنید و آنان نیز برای شما دعا می‌کنند. امّا بدترین پیشوایان و حاکمان شما کسانی هستند که از آنان بدتان می‌آید و آنان نیز با شما بداند، و نفرینشان کنید و آنان نیز شما را نفرین نمایند».(10) پس شایسته و پذیرفته آن است که پیوند میان حاکمان و مردمان بر پایه دوستی و اعتماد دو طرفه قرار گیرد، نه دشمنی و بی اعتمادی که ویژگی روابط میان حاکمان خودکامه و تمامیت طلب با مردم است. در پایان شما را به مطالعه کتاب «فقه سیاسی» به ویژه بخش مربوط به پیوند میان «اسلام و دموکراسی» دعوت می‌نمایم. (11)

دکتر یوسف قرضاوی- رییس اتحاد جهانی علمای مسلمین

\*این مقاله بخش چهارم کتاب: الدّین والسیاسة دکتر یوسف قرضاوی رئیس اتحاد جهانی علمای مسلمین است که در دست ترجمه می‌باشد.

ارجاعات و منابع:

1. به کتاب «نقش ارزش و اخلاق در اقتصاد اسلامی» از انتشارات (نشر احسان) نوشته دکتر قرضاوی مراجعه شود.

2. روایت شماره (17994) مسند امام احمد.

3. یکی از اشکالات اکثریت پارلمانی این است که گاهی بیانگر و بازتاب رأی اکثریت واقعی مردم نیست. برای مثال گاهی لایحه‌ای در پارلمان به رأی گذاشته می‌شود. و بنا بر آیین نامه غالب مجالس چنانچه 51٪ نمایندگان به آن رأی بدهند تصویب می‌شود. امّا اگر نگاهی واقع بینانه به موضوع داشته باشیم می‌بینیم، حزبی که در مجلس دارای اکثریت است، آن لایحه را از پیش در نشست‌‌های حزبی مورد بررسی و رأی گیری قرار داده و معمولاً عده‌ای مخالف و عده‌ای نیز موافق آن بوده‌اند، و در نهایت مثلاً با رأی اکثریت 51٪ اعضای شرکت کننده حزب به تصویب رسیده است. اما اساسنامه احزاب طبق عرف کار حزبی اعضای موافق و مخالف را به دادن رأی در راستای اهداف حزب در مجلس ملزم می‌گرداند. و این در نهایت بدان معناست که، رأی دهندگان واقعی بیش از یک چهارم نمایندگان مجلس نبوده‌اند. چنانچه نمایندگان غایب را مد نظر بگیریم، نسبت رأی دهندگان به لایحه مورد نظر کمتر و کمتر می‌گردد. از طرف دیگر اگر تصور کنیم که، خود نمایندگان مجلس با نسبت 51٪ یا 30٪ از مجموع آراء رأی دهندگان به مجلس راه یافته باشند، با نسبت و میزان حقیقی نمایندگی نمایندگان از اراده مردم آگاه می‌شویم. با این وصف تا کنون تجربه‌ای بهتر و کارآمدتر برای جایگزینی دموکراسی فعلاً وجود ندارد.

4. به بخش «اسلام و دموکراسی» کتاب «فقه سیاسی» مراجعه شود.

5. تفسیر قرطبی ج 4 ص 249 چاپ دارالکتب المصریة، ابن عطیه اندلسی ج 1 ص 534.

6. بخشی از خطبه ابوبکر صدیق

7. روایت (1941) مسند امام احمد و...

8. روایت (3600) مسند امام احمد.

9. روایت (971) ابن ماجه روایت (1855) مسلم در مبحث «الإمارة»

10. کتاب«فقه سیاسی» ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، از انتشارات: نشر احسان. سال چاپ(1379شمسی)